

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی در حق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد \*

درین اوان خیر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز بدوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگرد که چون پادشاه زاده از سوسه و گمراهی شیطانیه که از مایه جوانی سبت و خیال خلم بدام شجاع آمد آخر کار از بیاحتیاطی بدعاقتی که با وجود ماهی گردیدن در خدمت پدر بزرگوار نظر بر مهال کار صوبی برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصله یک در منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید ببهانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بنانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمت محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدری که توانست اشرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از رویی اسلام خان که باتیجانان و فوج خود استاده بود را کعبه نواره گردیدند باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهای مخالفان پرداخت و از هر دو طرف توجیه  
 در آن شروع نمودند. اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم  
 شام از آفت بگنار رسید اما یک کشتی که بران بعضی کارخانه  
 و قناری از خدمت محل بودند و گران بار بود دوسه گوله بسبب  
 غلبت مانندن بدو رسید غرق گردید آدمهایی آن کشتی چند نفر از  
 ذکور و اناث ببحر فنا فرورفتند و بسیاری بمذبح ملاحان رسیدند  
 کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که  
 بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خدمت  
 مختصر و حاضری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه  
 روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده  
 پیهم حقیقت بحضور پر نور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده  
 ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفرج پادشاهی  
 شجاع دست و پا باخته بفرار افتاد اما باز مجازات معب  
 میان هر دو لشکر رو داد و در همین ایام چهارده لک و پنجاه هزار  
 روپیه از خزانه مونگیر و اطرف آن ضلع نزه معظم خان رسید و برای  
 لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس  
 گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان  
 قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گننامی  
 گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده  
 محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از قدریان دیگر و مصالح  
 لزوم خبرداری و ارادت خان مغضوب که ماده شریک فساد پادشاه  
 زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه زاده ولده از همانجا مقید ساخته  
 مع ارادت خان بر راه دریا بر کشتی سوار نموده پرد به جلیم گتته که  
 از جملة قلمهای اولت دهلی کهنه است رساند - باز فرمان رفت که  
 از ادات خان را فدائی خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائی خان  
 بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب  
 بر طرف و از مجرا ممنوع ساختند \*

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله  
 و شکوه آمیز و معذرت‌های خوشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط  
 نقل همه آن مذاقی اختصار کلام است و نقل مسوده خطوط اعلی  
 حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب درسه نامه که خلد مکن  
 بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و از آن مضمون خط فردوس آشیانی  
 ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد \*

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب  
 خواجه سرای چینی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای  
 مراسم عقیدت بعرض اقدس میروساند که فرمان والا شان سر امر  
 نداشتند قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عرضة این مرید  
 صادر شده بود عز واصل بخشید و از مطالعه تحریر کلک در بار  
 جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید  
 المنة لله تعالی که ذات فائز البرکات تقدس قرین صحت و  
 عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که  
 بمشیت الهی در چالین ورطه خطرناک افتاده بچندین کلفتی  
 ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

ایامین است ( ۱۳۴ ) بند ۹

نماید که بر اعلیٰ حضرت هویدا نباشد - بدوسته از دوکله این دستاورد  
 می نماید که توفیق استرضای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تالیف  
 و تدوین مکاتبات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی  
 که موجب خشنودی قبله و کعبه حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -  
 و از ذره پروری و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای  
 خیر این گناهکار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاری  
 ولی نعمت است یا میفرموده باشد - تجویز و ظهور بعضی امر  
 چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها  
 که ندارد - خواجه سرای چیتی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم  
 شود که بساعات خدمت میرسیده باشد \*

نامه دوم در ایامی که شجاع دفعه اول در مقابل عالمگیر  
 پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن  
 در اشکوه خلد مکان گرفت و گیر قاصدان می نمود اعلیٰ حضرت  
 در آن مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای آبدار  
 خانه و غسل خانه اعلیٰ حضرت که ممنوع و موقوف فرموده  
 بودند نیز درج بود و از اتفاقات در همان ایام نوشته خط هندوی  
 اعلیٰ حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود  
 در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت  
 و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس  
 از تالیف ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعه ارقام  
 سرمایه سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح  
 انجامید از سبب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

( ۱۳۴ )  
 سال گهر بالاشاه  
 مد نظر پوهیده نشانه که این سرود در ابتدای حل و آغاز وقوع  
 مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت  
 عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار  
 گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار  
 این سرود و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت  
 گوشش فرمایند سلوک را بنهجی مستحسن قرار داده بود و  
 میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمراهتمام  
 بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هر چند  
 می شنید که موجب ارتفاع غدار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد  
 بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست و پا  
 میزنند و جانی میکنند گوش بسختان مردم نینداخته اندیشه  
 انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن از آنجا که اخبار  
 بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که بخط هندوی  
 بشجاع قلبی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته  
 هویدا است یقین حاصل شد که آنحضرت این سرود را نمی خواهند  
 و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و  
 سعی و ترداد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین  
 و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر  
 باز نیامده درین کار مصرنه ناگزیر بمراعات نوازم حزم و احتیاط پرداخته  
 و از حدوت مفیدهای ممتنع التدارک اندیشه مزد گشته آنچه  
 بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این فدوی  
 خدای تبارک و تعالی شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این سرود

وقتی صورت خواهد گرفت که در فتنه جو که درباره بیخبرتی بر خورد  
قرار داده گریخته انداز ممالک مجرسته بدر روند یا بتوفیق الهی  
دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند . \* بیت \*

سروازت ملک تا برتن است \* تن ملک را فتنه پیراهن است  
انشا الله تعالی بعد از آنکه کار معاندان بیکی ازین دو وجه ساخته  
شود چرا این همه عیب احتیاط خواهد نمود - در باب آبدار خانه  
قامی بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته  
در محل می باشند چه در کار است - و مهر بر کار خانه ملبوس نمودن از  
رهگذر تصدق شدن خواجه معمور می شد الحال که دیگر بدین عهده  
مامور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بی تعلل خواهد رسید \*

نامه ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر  
عفو نمودن تقصیرات مع قدری جواهر بابت پوشاک داراشکوه که  
در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده -  
بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت  
عنوان که در جواب عریضه این مرید صادر شده بود در اسعد  
زمان و بهترین ساعات عزورود آرزائی داشت از وصول نوید عفو  
زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندر خست و بلطف  
همیم مرشد و قبله خطابش عذر پذیر امیدوار گردید المنة لله که  
اعلی حضرت بمنقضی انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح  
داده این هراپا گناه روسیاه را از گرداب اندره و ملال هر دو جهان  
نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب  
مصلحت امری که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که اورا بکذب و دروغ گواه گرفتین نزد اهل اسلام کفر و در  
 جمله ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجربیز  
 ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیصبت  
 و خود را فائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام  
 مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلی رعیت  
 باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال  
 رعایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکند می و رز  
 و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده  
 انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه  
 فرو نشیند جمیع سرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه  
 صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصه عمر خود صرف رضا  
 جوئی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیوی فایده  
 چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که  
 جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت  
 نگذرد و مردم محل از خدمت وافی سعادت جدا باشند از آنجاکه  
 شجاع قدر عاقبت ندانسته بقصد فاسد باله بان رسیده شورش بر  
 انگیزخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زاده کلان قدری خاطر  
 جمعی حاصل نموده نفسی فارغ نکرده بود توکل بر تائیدات الهی  
 و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر جماد  
 متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهی و اعانت  
 حضرت رسالت پناهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر  
 عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

عالمگیر پادشاه ( ۱۰۶ ) سده ۱۰۶۹

باید نگردد - بر آن حضرت هوداد است که سبحانه و تعالی و دائع  
 مغرور را بکسی که از عهده پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برآید  
 برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هوداد است که از گرگ شبانی نیاید  
 و هر کم حوصله از عهده این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک زانی  
 پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت زانی - بهر حال  
 بحق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آورد -  
 تسلیمات عفو تقصیرات و ذلت و عنایت فرمودن جواهر بابت  
 پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم  
 میرساند \*

از روی نقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموم گردید  
 که بیست و هفت لگت رویه را جواهر و سرورید مقدمه محمل  
 نمود را دارا شکوه در جواهر خانه محمل آید چون قلعه باطلاع اعلی  
 حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصتی همراه گرفت  
 نیامد فردوس آشیانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع  
 نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر  
 در آمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوابی آن یک  
 تحبیب سرورید که صد دانگ آن همه هزینگ و هزین غلطان به قیمت  
 چهار لگت رویه بتلاش بهر سانداده بودند و امام آن نیز بصورت تمام  
 مبعرا آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند  
 بدنه که سفرویی ساختند خلعت مکن پیغام نمودند که چنین تحف که  
 از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگه داشتند آن خلاف  
 پاس طریق تقوی است و خواجه سرایی که برای طلب

گردیده بود بمناجات پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر  
گفته آرسی را از گرسن بر آورده حواله نمودند و بر لبی تحبیب  
فرمودند که ازین آواز خواننده می شود در هاون کوبیده و نرم نموده  
مخوام داد بعد ازان که جواب درشت خواجهمرا شنید برگشته آمده  
صرفی نمود باز طلب نمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود  
دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکن تا روز واقعه بود  
قابل تحریر نیست .

چشم جلوس سال سویم مطابق سنه هزار و هفتاد

هجری مشتمل بر احوال و کیفیتات هجرام

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سویم جلوس

چنان آراستگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف

و کنار آن عشرت خانه عالم افروز مغنیان زهرا مثال و رقاصان حور

تمثال و رامشگران دلریا هنگامه نشاط را گرم ساختند . . . بیت .

صدای مطربان با نغمه ساز . درین بزم طرب گردیده دمساز

برقص آورده هرسوخ و شنکی . بکار دلریائی تیز چنگی

هنه رنگین دهان از صوت تپی تپی . چو مینا از سرود قلقل می

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه

و قسمت کامیاب عطلی اضافه و نهل و جواهر و مرصع آلات و زر

گردیدند و طبق طبق زر و گهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و

خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد الانصاری سی

هزار روپیه باریات احتیاق مرحمت فرمودند . خوشحال خان

کلیات را که سرآمد نغمه سرایان بود هفتاد هزار روپیه هموزن او

بودن در آورده در انعام او عطا نمودند. و پیشکش و نثار امرا آنچه  
 بنظر گذشت و هرچه اضافه نقد و جنس بمسلاطین و بیگمان و امیران  
 مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام دور افتادن  
 است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر  
 خلعت خدمه محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار  
 آورد تا دم شوال مجلس جوش و خروش عشرت‌آراستی داشت و  
 و درین جشن که عروسه داشت‌های معظم خان مشتمل بر مزده  
 فتح‌های پی اداری و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک  
 گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشانی  
 در بالای بزم نشاط حاصل میگردد - چنانچه مجملی از احوال نکیت  
 سال شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او  
 گردید آخر بار در کشتی را پر از اشیای خامه و مرصع آلات و ظروف  
 طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اشیای تجمل و لازمه سلطنت نموده  
 خدمه محل و ناموس را نیز در کمال اضطراب و سراسیمگی بر قبا  
 پوشانده در کشتی جا داده دوازده فیل دیگر پرا از بار اسباب کارخانجات  
 ضروری که برای رساندن قانز در کشتی می آوردند از خدمات  
 افواج پادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پاره بتاراج و دست برد  
 از پادشاهان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم  
 خان افتاد و بقیه تاراج بنضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود  
 که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان تواند بدست آورده داخل اموال  
 شبطنی نمایند و اکثر همزاهان از مشاهده آن حال که هیچ خوبین  
 و بیگانه تاب خدمات زور بیگسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

عالمگیر پادشاه ( ۱۰۹۱ )

شبهائی ناز زوال دولت گویزان میگرداند جدائی اختیار کردند بلکه  
بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مانده نمودند •  
• بیت •

بهر خدا چون کسی اوندک • همه عالمش پای بر سر نهند  
جویند که اقبال دستش گرفت • ستایش گفان دست بر سر نهند  
پسر شجاع در عالم مشاهده زوال مال و حال و احوال خود از راه  
عاقبت بینی قبل از آن با راجه رخنگ رسل و رسائل محبت  
امزا بار سال تحف و هدا یا بمیان آورده با اعتقاد خود بنای درستی را  
استحکام داده بود و نمیدانست که کمی را که مال کار او خواری و زاری  
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ درست جانی و فرزندی و جز  
گوشه او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و  
دنیوی چه رسد •  
• بیت •

کمی را که اقبال از رو بقامت • نهیب قضا بر سرش دست پامت  
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رفت کزوی بخواری رسید  
بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددگار نماند و باقی همراهان  
و جمعی که آنها را رفیق روز بیگسی میدانست از وجدائی نمودند  
تمهید گرفتن قلعه از قلعه‌های سرحدی متصل ولایت راجه رخنگ  
بخطرات آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه  
مملکت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاطر را پیش  
نتوانست برد بلکه غمت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری  
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کینه و غدر کفار نابکار آن دیار  
ساختند و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدی ازو

نشان نیابت - و لغایت انتهای ایام نکل حیدر عالم که از سادات مشهور باره بود با چند از همراهان و سید قلی نام یا سوزده نصر که جمله بچهل نفر رسید با او شرط و فای یاری و وفاتت بجا آوردند \*

فکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجعه کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط امروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر غلگ سرپر چون ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم اثرخانه زهره چنگی بر روی اهل نشاط کشاید به هزاران اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق قسمت گردید \*

• بیت •

از دولت وزن شاه فرخنده سیر • زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر  
در بله میزان چو درآمد گویی • خورشید نشست در افق تا بگر  
پادشاه بیگم عقد سروراید مع پنج لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه  
و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش  
فرمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار  
امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن  
بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال نرخ فال  
معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافه سه هزار سوار در اسپه سه  
اسپه که اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله  
پنجاه هزار سوار در اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و سوپه داری  
بنگاله یکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند  
و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نورو ماده مع ساز طلا و دیگور

بسم الله الرحمن الرحيم ( ۱۴۱ )

مخاریات هرازی او روانه خرمودند. نهایتاً سلطان که بحسب وقوع انقضای  
کشاکش محمود بخان از ابتدای مجلس متعصب بود بی پراق بحضور  
می آمد حکم شد با پراق بمجراسی آمده باشد. راجدگونی که در ایام  
پیمایی اعلی حضرت باقوامی دارا شکوه بحکم از دکن برخاسته  
آمده و بزی فدامت باین درگاه نیارزده از بزی کوتاه اندیشی در جواب  
احکام بعد از عدم آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایه نکل خود ساخته  
بود امیر خانرا با فوج ده هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه  
خرمودند و کیسر سنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت  
پیشی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده  
بر استیصال پدر کمر بست \*

ذکر احوال ابتدای شمس سیوای بدنهال

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم سرهنگه آن ملک در باب اصل  
و نسب سیوای بد اصل مردود مجموع شده رشته اصل اجداد او  
بمسئله زانی چطور می رسد چون میان قوم راجپوت و همه هندی  
مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمون و از گنیز  
توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در  
عالم جوانی و شهرت زانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل  
خانه زاه و گنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکه میست  
نمی رسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیده باشد  
همین که از قوم خود او نباشد باو نسبت و کد خدائی نمی نمایند  
اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم  
ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمینطور خود

لومنی نمایند مثلا اگر زن قوم بقال بخانه قوم کمتر از و یا دختر بکر  
 برهنه بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید  
 همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گویند از اجداد سیوی میبود که از  
 ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با  
 یکی از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد  
 بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخوله خود ساخت از و  
 پسری متولد گردید از ملاحظه طعن خویش و تبار آن مولود را در  
 گوشه و کنار جبال با مرصعه که برای او مقرر نموده بودند نگاه داشت و از  
 مردم پنهان او را پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دل بستگی تمام  
 داشت هر چند مادر و پدر او خراست که میان قوم خود کنشدا  
 نمایند قبول نمود بعد که طشت صحبت با فرات او از پام افتاد و  
 پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند  
 خود را از مکنی که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والده او  
 برداشته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت  
 کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان مسیح النسب هیچکدام  
 نسبت با و نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از  
 راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن نژاد نیک پشت  
 هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیه بهوسله که بگوسله  
 نیز زبان زدست بروایتی این است که بزبان هندوی گوسله مکانی  
 را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حال  
 زاده مسیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان از آن پرورش  
 موداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم مذافی این قول شنید

حاکم و ... ( ۱۱۳۰ )  
 عابدگیر پادشاه  
 نظام الملک بعد از آنکه در آنک نظام الملک بتمامه بتصرف  
 صاحب قران ثانی حضرت اعلی در آمد و بنا عادل خان رابطه  
 و داد و صحبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض  
 چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعضی تعلقه کوکن  
 نظام الملکی سرحد از بندر جیرل و بابل و دندک راجپوری و چاکنه  
 باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق محدود ملک بیجاپور گرفته  
 بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به قل کوکن اشتهار  
 دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد شخصیته بنیاد  
 بضبط بندهای پادشاهی منصوب کرد و دکن واگذارند و از بندر  
 جیرل تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کفار  
 دریایی شور است بتعلقه بیجاپور مرحمت شود و این التماس  
 مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضه هر دو کوکن تعلق  
 بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای  
 نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنی امیه در اطراف کوکن  
 وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جمله اولاد آنها ملا احمد  
 سزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوری و معنوی آراسته بود سه  
 پرگنه جاگیر داران صلح یافت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه  
 و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقور گشت و سیوای بد سیراز طرفه  
 پدر ببندهاست جاگیر صاحب اختیار هر دو پرگنه گشته آمده  
 به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخته است چون در فری شجاعت و  
 و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیل و تدبیر فرزندان رشید  
 ابلیس پر تلپیس گفته میشد در آن حدود که همه جبال طلب

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار لاحاصل داشت بطوریکه زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعات کوهنی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گندی نامند می پرداخت و در همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضه بدنی گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و مداخلی زیاده دارد بهم رسید و چون ملا احمد که در همان ایام ازاده حضور اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن برخاسته آمد سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در ان ضاع از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلالت ذاتی داشت قدم جرأت بی باکی در تعلقه جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحه آن ملک باقی و در کل دکن روز افزون است هر جا قصبه معمور و آباد و سیر حاصل پر از رعایای مال دار می شنید تاخته بتاراج و تصرف خود در آورده قبل از آنکه فریاد جاگیرداران دران ایام بر فساد به بیجاپور رسد عریضه آن مفسد عیار مع هدایا و تحفه بسیار مشتمل بر عذر آنکه فلان مجال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیردار و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابراین به تنبیه آن پرداخته و بجمع اضافه مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خاصه سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور در آن آشوب که هیچ احدی بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعهده نوشتجات جاگیرداران که می رسید فائده نمی بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشی متوجه

او فنی شد و ازین که ملک دکن همیشه خالی از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بتاثیر سرزمین بمرض حسد و حقد و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه بر پای خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع کارپردازان علاوه ایام اختلال و انحراف مزاج فرمان روای آن ولایت گردید موافق خواهش آن فتنه جوی سرکش احکام اختیار زمام آن ملک بنام او می رسید رفته رفته کار بجایی کشید که از جمله سرکشان مشهور گردید و از قوم مرهته مردم انتخابی قزاق پیشه جمع کثیر فراهم آورده کمر همت بر تسخیر قلاع نامی بخت و اول قلعه چندین را متصرف گشت و بعد از آن دست تسلط و تصرف بغلبه تام بر دیگر قلاع که از ذخیره وجود قلعه داران و حارثان تجربه کار و کار آزموده خالی بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و سکندر علی عادل خان ثانی که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پندر گردید و بی نسقی و خرابی ملک بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگی بحکم حضرت اعلی و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیوای قشور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بنمروز ایام صاحب مکنیت و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بستد در پناه جبال قلب و جنگل پراز اشجار ناخت و تاراج ملک و راههای دور و نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعه راجکد و چانگه را ملجا و ماری مقرری خود ساخت و بعضی جزیره های دریا را هم در فراهم آوردن

گشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب  
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته  
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن  
گردید بعد که سکندر عالی مادل خان بعد شعور رسید و پسر داشت  
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن  
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل  
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن  
برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در  
جنگ صفت و محصور گردیدن صرفه او نمی کند بحیله و تزویر و  
روایه باتری پیش آمده مردم معتمد را در میان انداخته باظهار  
قدامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت  
بوهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر  
قلعه خود سیوا با سه چهار خدمتگاری مسلحه و کمروا آمده  
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنج  
خدمتگاری بی براق در پای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و  
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافهه روزا خلعت داده مرخص  
نماید و افضل خان را با رجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت  
روانه بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت  
ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن  
انواع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل  
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله  
مهریب او را مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیاورند

همی براق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهان  
 خود را در فوج بمفاصله تیر پرتاب نگاه داشت بعد آن غدار مکار از  
 بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان  
 نمودار شد چون بهای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر  
 میداشت زبان باقرار جرم گذشته و القماس عفو کشاده بلا به و سالوسی  
 سراپا تر و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگرددید که دیگر مردم  
 اسلحه دار و خدمتکار که همراه پالکی اند در شونند و حربی که باصطلاح دکن  
 بجهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده  
 بود که اصلا معلوم نمی گردید و مردم خود را مسلح و مکمل درین و  
 کنار هر شمار و اطراف نشیب و فراز کوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز  
 و بزینده استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین  
 حربی جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر  
 انداختن حربی ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن  
 نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن  
 صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هو  
 قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را  
 اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلالت خود  
 و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می آید وجود  
 و عدم او را مساوی دانسته از جمله چند نفری که گرد پالکی او  
 بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار  
 پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را برپای افضل خان  
 انداخت و قتی که سر او را برداشته خواست دست شفقت بر پشت

شاهانگیر پادشاه ( ۱۱۸ ) سنه ۴۵۶

او گذاشته در بغل گیرد بیچابک دستی تمام آن حربۀ زیر آستین را بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادۀ بیشمار بر آمده بر لشکر افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج کشودند و آن ستمگار خونخوار سالم جسته خود را بمردم رسانده فرمود که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافته دلباخته در دادند و اسپان و قیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نهبت بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیب بهم رساند چون این خبر بعادل خان بیچاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه سالاران بهادر پیشۀ بیچاپور بود برد تعیین نموده در نواحی قلعه پرناله میان هر دو جنگ روان رستم خان مغلوب گردید القصد ازین دست بردها که فلک سفاک پرور غدار در همه کار بدمد آن نابکار می پردازخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعه احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و وزیرانی ملک پادشاهی بیچاپوری میکوشید و بر قافلہای دور دست تاخته مال و ناموس مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هر جا لشکر تاخت می آورد بسبب بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی نمی نمودند هر چه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندی و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یاری

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی از  
 می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زروض او داده  
 خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او  
 ظاهر می شد از ملک زر خرید خود دانسته منصرف می شد  
 و چنان نسق نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سوازی رخت  
 مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست  
 هر که هر چه می افتاد از و بود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک  
 و غیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هر که در می آمد  
 زهره آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار و عهده  
 دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون  
 حقیقت غلبه او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه دار دکن حکم  
 صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد \*

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد از حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از  
 خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بر آمده  
 مرجه پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ماجای  
 او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غره  
 رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محال تعلقه آن ملعون بود رسید  
 و سیواکه دران روزها طرف قصبه صوبه آراگی داشت از شنیدن  
 خبر امیر الامرا آنجا را خالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید  
 امیر الامرا قصبه صوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادو رای  
 را در آنجا گذاشت و برای خبرداری آنجا رساندن رسد غله بلاسر

مخالفگیر پادشاه ( ۱۲۰ ) سنه ۲۵۷۰

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور نمود هر طریقی که بکسی فوج امیر الامرا بر آید بتلاصت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا ازین معنی اطلاع یافتند چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بنویست همراه کبک مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکسی بر می آمدند دکنیهایی آن نابکار از اطرف نمودار شده بطریق قزاقان ناگهان بر سر کبک ریخته از شتر و اسب و آدم هر چه بدست می آمد تا خبردار شدن لشکر میکشیدند و بتاراج می بردند و مبارزان فوج پادشاهی تا مقدر تعاقب نموده بتایغ سرافشان و دست یاری بر قنداازان حکم انداز و تیر اندازان بیخطا دماغ از دماغ آنها بر می آوردند و آنها جنگ بگیریز نموده هر طرف متفرق میگرددند تا به پونه و سیوا پور که آباد کرده آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یکی تاز هر دو مکان را از تصرف سیوا بر آورده در پونه داخل شده جای ماندن خود قرار داده از آنجا حصار شده پهای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعیین و بخشش نموده به بستن دهنده و کندن خندق گرد لشکر خود و دو اندن نقب امر نموده آن حصار را نگین و از در میان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود وفور بارش که در آن سرزمین پنج ماه متصل شب و روز می بارید و فرصت مر بر آوردن از خانهها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج می افتند و آدم را آدم در مجالس واحد نمی بینند و باوجود از کار رفتن بندوق و باروت و از چاه افتادن کماها چنان شدند و سعی بکار دست

که از ضرب گولهای پی در پی دیوار های قلعه ششگ گردید  
و مفسد انرا مراسیده و مضطر ماخت و مصوران تبه کار عرشهای  
تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست بردن های خوب می  
نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون  
روز روشن غلو آورده شوخی بجای میرساندند که مورچالها را  
در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال  
گذشت برجی که از طرف امیرالامرا نقب بزیر آن رسیده  
بود پراز باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت  
و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و  
بهادران جان باز اسام سپرهای حفظ الهی را پیش رو گرفته پورش  
نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی  
شرط هر بازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشته  
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بسدافعت  
پرداخته بودند تمام روز درین تردد باخر رسید و از مردم پادشاهی  
جمعی کثیر بدرجه شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار  
بیر خود قرار نداده بلخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاپ  
میان خاک و خون بمر بزه بصر رساندند همین که آفتاب عالمگیر  
سراز در پیچه مشرق بر آوردن بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر  
بجملهای پی در پی جمعی کثیر کافران را طعمه تیغ و تیغ و سنان  
ساخته بدار البوار فرستادند و از کشتش و کوشش بسیار حصار قلعه را  
بتصرف در آوردند و بقیده السیف بهزاران هراس خود را بقاعه ارک  
رساندند و درین پورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بهادران

عالمگیر پادشاه ( ۲۴ ) : سنه ۱۰۷۴

فرغیة عملة و فعاة قلعة گیری بکار آمده برتبه شهادت رسیدند  
و شش هند سوار و پیداده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیغ و سنان  
مخضر مرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک نیزکار بو  
محصوران تنگ گردید ز او بنهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه  
را به بندهای پادشاهی وا گذاشته با امیر الامرا پیوستند - و روز دیگر  
امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظه اطراف قلعه و ذخیره  
و سامان از یک خان را در آنجا گذاشته خود از آنجا کوچ نموده  
متوجه تپه سیرابی مرود گردید و بعد عرض بچاکه را باسلام آهک  
موصوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بنده امیر الامرا  
نامور فرمودند :

بخشن وزن شمسی مال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی مال چهل و یک ترتیب  
یافت و بدستور هر سال از ارباب طرح و مستحقان کامیاب  
عطای زر و گهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم  
کبود و بیست هزار شمع و فانوس حوای دیگر اقسام چراغان  
در آئینه بندی روشنائی بنسرف در آمد - و درین بزم عالم امروز  
از عزیزت امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پریفته بی کردند قتال  
و جدال بنده ظالم و اقبال جهان کشتی عالمگیر بقصر اولیای  
فرست در آمد - و نیز به فاصله بعرض رسید که امیر تخان که برای  
گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن باطاعه  
امیر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

ملک که با او رفیق بودند با میر خان ملاقات نمودند نظر بر خطا  
بخشی پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام  
عشورت انجام بعرض رسید که پرتوی سنگ زمیندار سری نگر که  
سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذازند و اقواج  
پادشاه بصر کردگی تربیت خان ملک او را پامال هم سندان باد  
پیدا می ساختند بوسینه راجه جبهنگه عرضداشت مشتمل بر  
التماس عفو تفصیلات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه  
فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جبهنگه را برای آوردن سلیمان  
شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از اراده میزبان  
اطلاع یافته از ملاحظه جان حرکت منبوح نمودند محمد شاه کوکه  
راکه با او مانده بود بکشتن داده خورد مقید گردید و همراه کنور رام  
سنگ و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه  
هزار و هفتاد بحضور رسیدند معرفت اله یار خان و معتمد خان  
خواجه سرا بهوجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان  
بخطا بخشی و امان جان او درر بار فرموده به تحلی آن دل و جان  
باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعه ملیم گتّه  
بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داری گوالیار نیز بار  
فرمودند روانه ساختند - میدلی سنگ پسر پرتوی سنگ زمیندار  
سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزاری  
هزار موار منصب و می و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب  
عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و  
پوشه‌های و از بعضی و فیل برای پرتوی سنگ حواله پسر او نمودند

پادشاه نون بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات  
 جمعیست که هزاری دو هزار سوار و خطاب را در کرن سرانرازی یافته  
 مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم  
 آغا فرستاده حسین پادشاه حاکم بصره - مع نیاز نامه مشتمل بر تنهیت  
 مملکت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان  
 با نامه و تحفه توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که  
 با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفته خبر هر سه ایلچی بعرض  
 رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و  
 کسر و پنجاه مریح مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده  
 بود نود ازین جهان رحلت نمود و برای بداق بیگ ایلچی شاه عباس  
 ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده یقام تردیدت خان حاکم ملتان و  
 خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هر جا  
 ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان مییافت نموده طریقاً مهمان  
 مرحمتی در همه باب بجا آرند \*

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد  
 محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت  
 گرانای موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت  
 غله و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگذات  
 و بومیانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف در دست  
 و فواح دارالخلافه رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از  
 هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بیست و کار زیست بر  
 خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سواهی بلغور

خانه خام و بختگ مقرر شد، لنگر خانه دیگر در شهر و دروازه باغور  
خانه در قصبات نواح دار الخلافت و بر سر مزارها مقرر نمایند و  
داروغهای خداترس و متدین بر آنها تعیین نمودند و بهمه امیران  
عمده نیز حکم شد که هر یک فراخور حال تاهزاری موافق مراتب  
لنگر جاری سازند و برای گرد آوری غله معافی محصول چنانچه  
بذکر در آمد جایجا احکام مجده صادر شد و سزاوین منصوب  
گردیدند فی الجمله تفاوت در حال خلق روداد \*

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه

هزار و هفتاد و یک هجری

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد  
و یک هجری بدستور هر سال لازمه زیارت و آرایش بعضی کار  
پردازان ترتیب یافت و حجره های که تدارکی آن از زربفت و اقسام  
بادله تعلق با مراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک  
حجره نمونه روضه پروین و پرن گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب  
آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا و مغنیان حور لقا و مطربان  
با صفا باصول گوناگون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم از میان کنار  
گرفت و ارباب طرب بدستگیری رباب و طنبور صدای حوش و  
خروش بگوش زهره چنگی بر فالک سیوم رساندند خصوص که  
درین ایام نشاط مرده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم که مونس بود  
پسطان معزالدین گشت رسید نشاء دو بالا از در و دیوار مشرف خانه  
عالم افروز باریدن گرفت \*

• زیارت •

مصل شاهان رقص پرداز \* هزاران دل زباید در یک انداز

ز دست انسانی رقاص دلکش • رمیده از چراغ صبر آتش  
 حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای فروردین شوال که  
 از میمنت عید فطر در خانه شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می  
 باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر  
 گذشت و هر چه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بذکر آن  
 آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعا میپردازد  
 بعرض رسید که بداق بیگ در ملتان داخل شد و ثریبیت خان بعد  
 تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و  
 بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هفتدملتان  
 ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند  
 و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات و دیگر لوازمات بر  
 سر سفره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات و غوریهای بیش قیمت  
 بهمراهان ایلچی و گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت نفوس  
 پارچه بیش بها و دیگر از انواع سرصع آلات تواضع نمود و تا رسیدن  
 ایلچی بحضور دودنعه از طرف شاه و خود بداق بیگت خربوزه کارینز  
 و اقسام میوه تر و خشک رمیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیکها  
 رسیدن بداق بیگت بعرض رسید حکم شد که احمدخان و سیف خان و  
 ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیاورند بعد ملازمت  
 ودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر سرصع و جیفه و ارگچه و  
 مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در هوای رستم خان  
 ش مرکز نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم  
 گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند خصیت

و شش اصب عراقی و عربی مع هزار مرصع سردارید و فیروزه و  
 یک دانه سردارید غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط که جوهریان  
 شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دنگر تحف ایران که مجموع  
 بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواهی آن اسپان و  
 شتران و استران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت  
 شصت هزار روپیه و یک ماده فیل بدباق بیگ و ده هزار روپیه  
 بهنراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنججاه هزار  
 روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبطه  
 بدوق بدباق بیگ و هیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای  
 او عطا نمودند - روز عید الضحی مع صد اشرفی بوزن هفتصد توله  
 و سه عدد روپیه بوزن پانصد توله بدباق بیگ بخشیدند - و روز رخصت  
 یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی از ان خیل  
 درینائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس  
 بایلیچی و پنججاه هزار روپیه بهنراهان او رسید و برای جواب نامه  
 فرمودند که از عقب همراه یکی از بند های حضور روانه خواهم  
 نمود - و عائل خان استغفای منصب نمود پنججاه هزار روپیه مالیه  
 مقرر نمودند - چندیت بندیه که از ایام عهد اعلی حضرت در ماوا  
 طریقه بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعیین انواع قلع  
 و رشک نساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه  
 عالم ستان از دکن متوجه دارالخلافه بودند باظهار ندامت و ترک  
 اتصال شنیده سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همراگی اختیار  
 کرده تا حفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگه بند ها حاضر

بوده از آنجا برهنمونی بد سرشئی ذاتی بیحکم چون بند های عامی  
گریزها راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق  
بقطاع الطربقی پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه  
شوخی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود \* بیت \*

بدگهر با کسی وفا نکند \* اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سببگون بندیده را برای تادیبه او رخصت فرموده بودند  
فائده نبخشیده بدمه که دیدی سنگه را برای استیصال و قلع آن  
مفسد با دیگر امرای تعیین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده  
بزمیداران دیگر پناه برده روپاه صفت بکوه و غارها در آمده بسر  
میدود تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده  
بمضرب آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکانات انگشت نمایی  
عالمیان گشت \* \* بیت \*

بسی دیدم درین دیر پر آفات \* بدی را جز بدی نبود مکافات  
صدیق راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و  
مجلس طوی قسمی آرامته شده که نظار گیان عالم بالا بهزاران  
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رستههای بازار چوک درهر  
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بقدی با انواع اختراع شعاع  
افروز زمین و آسمان گردید \* \* بیت \*

زبس شمع و مشعل برافروخته \* زمین همچو مشعل شد انروخته  
چراغان چنان گشته عالم فرورز \* که نگذاشت در دهر یک تیره روز  
قریب دولک روپیه سروارید و مرصع آلات پادشاه زاده محمد معظم  
عقابت فرمودند و لک روپیه نقد مع نبدل وامپان باساز طلا و مرصع

ساله ۱۰۷۱ ( ۱۲۹ ) عالمگیر بادشاه

وقت تسلیمات خیره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سردان  
اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار بردند چون  
زمین گل افشان و آسمان پر از سنارهای درخشان گردید و صدای  
جوش و خروش آن بپرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس  
رونمایی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند \*

بمهاراجه جسونت منگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن  
نزد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید -  
بقطب الدین خان فوجدار جوانگده فرمان صادر شد که تا رسیدن  
صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت  
بدکن که در صوبه بهار واقع شده و سه قلعه قلاب در تصرف زمیندار آنجا  
بود و از تعدی و سرکشی آن کافریدنهاه تمام مکنه آن صوبه در  
منصوبه فرار و اضطرار زندگانی می نمودند بداد خان فرمودند -  
ترددی که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان  
بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بچولان آرد  
از سرشته اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و  
شهادت شدن و بجهت واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار  
و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزارهای رستخانه و  
ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد  
بعده که از روی وقایع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای  
اضافه نمایان و دیگر منایات میدان همچو شمان معزز گردید - در همین  
سال امیر خان از تفریح مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و  
فاضل خان مدیرحاکمان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

عالمگیر بادشاه ( ۱۳۰ ) سده ۱۷ | ۶۹۷

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذرانند. از شنیدن خبر واقعه خلیل الله خان بخانه آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیغه او کوشیده بعفایت غیر مکرر معزز ساختند. هشتاد فیل فرستادند خان خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود از راه ترخم در صحرا سردادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسر داری عمده امرای  
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل امت غرب شرقی شمال بنگاله بجهال طولانی واقع شده طول آن در صد کرده جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پیران و پسه وزیر افراسیاب امت و راجه آنجا خود را از اولاد پیران و پسه میدانند که ابتدا آتش پرست مجوسی بودند بمرور ایام از کافران بت پرست غیر مکرر هذگشتند و تمام مکنه آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نسناس صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمده آن جا چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسند می پوشند و کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس موه و مشک و طلاهی رنگی از جمله محصول آنجا است و نمک بمرتبه

که یاب است که بر چهره هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غلّه آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحقیق و هدیه از جای دیگر در آن ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و در آنجا مدار تجارت و مایه داد و ستد و محصول دیهات بر آنست هوای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کالی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان خندان بشمار قلم آورده بود و کاسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بصرکار راجه آنجا می دهند - محرر اوراق از آن ریگ که تجار طرف خطا در بندر صورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و قنقل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انناس زیاد از اندازه قیاس منجمله مداخل آنجاست اسپ کلان و دراز گوش در آن ملک بهم نمیرسد و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونست که اسپ خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری از آنجا بدیدار دیگر هند بتحقیق می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خورده مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عمده و راجه آن سرزمین بمیرون زن و خدمتگزار مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلاونقره و برنج و غیره غلّه که در آن ملک در زمان حیات استعمال می نمایند و زیوریه که زن

و نبرد عمدتاً آنجا می‌پوشید و از جنس عطریات و فواکه بقدر کفایت  
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمه که زیر زمین بودست  
خانه کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشه  
آخرت او نامیده در ناامیدی پر روی او می‌بزدند چنانچه مردم  
لشکر خان خافان که باحاطه تحریر خواهد در آمد مبالغهای خطیر  
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس  
خان خافان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بعیاض داد حاصل  
کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته  
است و باهم دیگر مواصالت داشتند از صحت بدست سال علم  
سرکشی و فساد بر انداخته اکثر جا های تعلقه صوگه بنگاله را  
بسبب قرب و جوار تاخته زمبابوی مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر  
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده حضرت  
مالی و جانی و خفت دینی می‌رساندند اسلام خان صوبه دار  
بنگاله که در عهد حضرت اعلیٰ مع سرو سامان بهیار برای تنبیه و  
گوشمال آن جماعت بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در  
همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم  
بازصرام نریده بعد که شجاع خود را به پناه زمیندار رخنگ که  
یکی از زمینداران آن حدود بود رساند و اثر از مال گور شجاع ظاهر  
نگردید خان خافان بعد بدو بعت جهانگیر نگر و دیگر تعلقه بنگاله  
وجه همت بر مهم آن سرز و بوم شوم بسته بگرد آوری میانه مصالح  
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آشام و زمیندار کوچ بهار باهم  
بهیم فراین که بهدیب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

دانشمند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای  
استقلال هر دو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان  
سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری  
نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی هم دیگر  
پیمان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بختانه و همسایه  
راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان  
ادعای هر دو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب  
حکم قلع ریشه شجر هر دو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام  
قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر  
بران موقوف امت و مصالح کارزار خشکی رو بآن ولایت گذاشت  
آنچه ترندات و محاربات و تدبیر کارزار از آن شبر بیشه شیامت  
در آن دیار بر روی کار آمد و بر صفحه روزگار یادگار مانده و تدبیراتی  
که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههایی پراز اشجار هر  
بغلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور از آنجا محال مینمود  
در آن کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالجریمی را بدار الجوار  
فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی بر تبه شهادت رسیدند آذان  
دین محمدی که هرگز بگوش ده نژادان آن سرزوبوم نرسیده بود  
در بتخانهای هر بیشه پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث  
قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطه  
تحریر در آورد دفتر و جلد علیحده مطلوب گردد اما مامعه مستمعان  
و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقره چند از  
نردن آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقصد

عالمگیر بادشاه ( ۱۳۶ ) سنه ۱۰۷۱

پیکار و تسخیر شکار نخچییر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ نراین با اعتقاد باطل آن گروه بلا تشبیه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند و در آن سرزمین بتها همه بضمونۀ اسم نراین تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که در آنجا میزنند صورت همان معبود بر آن نقش نموده باسم نراینی رائج می سازند و راجه آنجا دائم مصمت باد؛ غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود - پرنده خود در عیش و نشاط میگذارند - و در کمال زشتی صورت که حق سبحانه و تعالی خدمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سنگۀ آنجا در زشت رویی بریکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و بنا منجبه و فرش خوب و حوض و مکانهای مرغوب و مطربهای محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیلان تیر و سنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حربۀ دست ناپاک آنها بهر که میرسد همان ماعت ورم نموده جان بر نمیگردن و علاج دفع حمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوههای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند می شود القصه آن سده سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا ببارند و مخلص خان و احتشام خان را باجمعی از کومکیان

در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت . و از آنکه بمالک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیدیه و جنگل پراز سار و اشجار زهر دار سر بغلک کشیده داشت و عبور از آن راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداختن خان خاندان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازی قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمایی آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هوانامگ که از هر سمت خاک آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستگیری چندین هزار تبردار و بیلدار بی شمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی می نمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار باوقار مصلحت پداده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سده سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرع شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دروغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بمعی تردد و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند و هر جا رود خانه دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمین دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هر پشته کوه و قلعه های سر بغلک کشیده هر راه که آن گروه شقاوت پزوه پایش آمده سد راه مبارزان شکر می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان رقلعه ها که نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهم نراین از ملاحظه

خطرات مبادی افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بهسجرا و کوه  
گدازشت بلا تردد تیر و حیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران  
در آمد در ابتدا هر که هر چه یافت غارت نمود بعد ازان میدان محمد  
صادق صدر بنگاله را فرمود که جایجا قدغن چنان ضابطه تعیین  
نمایند و خود همه جا باهتمام پردازن که احدی بمال و عیال  
رعایا دست دراز ن نماید و آنچه اموال راجه بهم فراین باید  
بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازن و حید مذکور  
قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی  
ن تواند گردید و میاسته برای نسق حکم قطع بد و گوش و بینی  
غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا  
پرداخت و اول سر و روی بت نراین کتان بضرب کلنگ و بازدی  
اسلام شکسته بدهد پتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته  
بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین  
محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان  
آن مرزو بوم انداختند و مکرر صدای منع تاراج و غارت نموده  
صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلباخته  
می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار  
نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار  
این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار  
الحریدی که ازان سیه حالز نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر  
صنف و قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای دیران رو بآبائی گذاشت  
و پیشن نراین بحر بهم نراین که از پدر ذخیره مال خاطر داشت

سنة ۱۱۷۱ هـ ( ۱۳۷۱ ) هانگیر بادشاہ

فرمان را غلبت دانگه آید ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پیش روز دین متین حضرت امام درآمد و رهنمایی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهرماندن بهم نراین و کار پرداز صاحب سدار از مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت مکان آن رهبر جدید الامام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه بختبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش توپ خور و بزرگ و در صد و پنجاه زنبورک و راسچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد پسر سائر خان خانان آورد - و بهم نراین پناه یکی از زمینداران سال خورد که ممبر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن مرزبان رودخانه کم عرض عمیق بود که در زنجیر آهن موافق عرض آن ناله ساخته هر دو زنجیر را در هر دو گذار آب بمیخ و بدیخ درختهای قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و مابین آن هر دو زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم باسانی بگذرند و تمام روز مترددین دست با آن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و شب زنجیر را کشیده می گرفتند - خان خانان آن مکان حاکم بشین را که هشتاد و نه پرگده مشتمل بر بیخ چکله بجمع دهک روپیه بمسابق نراین راجه آنجا داشت موسوم به المکینگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن - مرزبان

بود آنجا گذاشت و دو جماعت از همده را با هزار و چهار صد سوار و دو  
 هزار بندرچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع  
 فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر  
 آشام گردید - و دلیر خان را بقرادلی و آغرخان را هرول بساخته  
 میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا  
 بهمقدمی فوج همراه داشته دران جنگل خوفخوار پر از اشجار خار  
 دار و راههای نا هموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبه  
 ترو از ان پیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد و هم گذر از آنجا  
 متعذر می نمود اما آن - په سالر نامدار با دیگر بهادران کار طلب  
 دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تهر داران  
 و عمل جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار  
 بدستیاری تیشه و انواع اسلحه کوشیده آن پیشه رجاده را وسیع بر لشکریان  
 ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدنع مفسدان کوه نورد  
 آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند  
 اگرچه چندی از دد نژادان نسبت صورت آن سر زمین که بکمند  
 قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب  
 می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگفته و حرف آن جماعت  
 با بکار نموده بهمراهی نواره راه گذار دریا از دستهای داد و هرجا  
 فالت قلب پر از دلایل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت  
 و پشتهار های بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون  
 موج صبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کسانه گاه نیم کروه و گاه  
 یککروه راه بهمعدانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیدا شد برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همدمان اخلاص  
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را وزن زبان ساخته بود \*

• بیت •

• گرچه منزل بصر خطرناک است و مقصد نا پدید •

• هیچ راهی نیست کورا نیست پایان غم مخور •

و بدان محنت و تردیدیکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر  
می آمد بعد رحیدن منزل چون دران مرزمین ملاحظه شنبخون بسیار  
بود تمام تمام شب آن شیربیشه جلدت خود بیدار و خبردار بود، صحرک  
ترود کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رحیدند  
که سر از بفلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث  
نموده بودند که بیست هزار نفر جزای از برقداز و تیر انداز و دیگر  
مضالم قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نهین  
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی  
جنگی زیر قلعه بود بعد رحیدن بفاصله دو کروه آزان کوه لغگر اقامت  
انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ساهتا بهیا  
اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر  
قلعه کفار لغگر اندازند و لشکر مامور گردید که حاجبا مورچال بسته  
بتذبیع تحضیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر  
بمردم قلعه کمک نتواند رحید و شب خون نتوانند نمود مردان  
کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشته کوه و راههای رخنه  
دار دشوار گذار تعیین و مقبر نمود از انجمله طرفی که رسوا رحیدین  
کوتک زیاده بود آمر خاں مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و بر قتل از آن دیار را باغرخان سردار مقتله و پیکار افتاد و پیران از آن  
 بیخفا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بدشک شجاعت تیره  
 بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آنوقت  
 مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود  
 و چند سوار مغان بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان  
 حالت زخم تیر زهر دار بیای آغرخان رسید و همان ساعت درم  
 و ریح او ظاهر گردید باز بحمله رستمانه آنها را از مقابل برداشت  
 و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعد از تأیید فضل  
 ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبود و مبارزان دریا نورد در دل  
 آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلاً بجنگ دل نداده دل  
 و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند -  
 از آنکه مدار جنگ و تیردن آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در  
 خشکی صد پیاده مسلم آنها از ده حواری بوق میگریزد بیشتر  
 از آن کوه فرو آمده بمدن نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره  
 پادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب  
 غرق بود بر آورده بران کشتیها موار شده مستعد دار و گیر گردیدند -  
 روز دیگر چون زوزق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده  
 بر قو انزای بحر و برگردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوبه  
 و بدبینه زهره شگوف بقصد مصاف آن مخفرون تیره ادبار موار گشته  
 و بجانب حصار آورد و هر چه توانست مردم جنگی را مع مصالح  
 توتیخانه و نواره رساند و جوتی دیگر از سپاه بگذار دریا که بروقت  
 بگردد قرار تواند رسید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بگد ان

حقه ۱۱۷۱ ( ۱۱۷۱ ) عالمگیر بادشاه  
 در این صحرای بزرگ گردیدیم از هر دو طرف کشتیها را حرکت آمده از ضرب  
 گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و غروش تلاطم  
 آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش نشان غرش کتان آواز  
 مرکب ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه  
 از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل امکن دل مخالفان  
 آن بر و بصر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آواز گوله گشته  
 در گوشها پیچید و از هجوم درد باروت که چون ابر تیرها نیدگون  
 روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیکردید  
 چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای  
 دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار  
 و مرد جان بیاد دادن جمع بی شمار کشتیها را در دریا را نموده راه  
 فرار اختیار نمودند و نوار بادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتی را  
 از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه  
 تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب  
 بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از  
 صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نوار فرود  
 آمده رو پدناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی  
 که بوسیله شناری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان  
 شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی پراثر مصالح توپخانه  
 و صد و چهل توپ و آذمهای دل و جان باخته باگیری بتصرف  
 بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز به تردد کار زار میسر آمد  
 و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شکوه پراز مردان جنگی را از اقبال

بالمغیر پادشاه - ( ۲۳۱ ) - منہ ۱۷۱

عبدومل پادشاه نو الاقبال و معنی آن سپه دار نامدار چغین بآمانی  
 بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و  
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنسی  
 و نفیری ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه کورتهی که  
 آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد  
 تصدیقات و خدمات شدائد راه چندانچه بفکر در آمده طی مراحل  
 و منازل هر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب  
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک از آن باصمان دعوی همبری  
 می نمود و نوارها هر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه  
 در دریا نمودار گشته و مسموم گردید که قریب لگ پیداده میان  
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما  
 از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعاب  
 و هراس در دل آنجماعه بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و  
 شنان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته  
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قاعها  
 مقتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه  
 نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حواس  
 هر دو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیمای گردید - بهمین دستور بدستگیری  
 بهادران قلعه کشا که بهر جا می رسیدند از صدمه سم اسپان مبارزان  
 کوه نورد شیر شکار و پیش آهنکی نیلان کوه رفتار و ترکدازی مغان  
 بخان نثار مخصوص بنگه بهادر میدان رزم آغرخان که همه جا پیش  
 قلم بگیر خان بهادر دیو نبرد بود دلوران دریا نورد شیر نبرد نوار

جنگی و قلعه‌های آسمان شکوه آن ضلع را که مورد مایح و از هر از سردان  
 شیر نبرد آن مرز زمین بودند - ایجاب و در اقطار از فکر فرار اختیار  
 نمودن می انداخت و همه جاها و مکانهای فاب را که بتجرب  
 تفصیل آن قلم را رنجی نمی دارد بتصرف پادشاهی می آوردند -  
 و از آنکه بعضی در فوجان مبارز پیشه را بر سر مکانهای تمخیز  
 در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری  
 اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز  
 مقابل هزار موار و بیست هزار پیداد آنها حکم رمه گوسفند داشت  
 که از مقابل شیر و گاوگرم خوردن رو بگیریز آرند اما در شب خون  
 نمودن و وقت شب فانیل بر سر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت  
 زیاد می نمودند و بسبب کمال خیرداری و هوشیاری خان خانان  
 که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و موابی آنکه اول پاس  
 شب که همه بیدار میباشند بعدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن  
 غلیمت میدادند تا باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا مفید  
 صبح برفاقت جمعی در چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر در فوجان  
 که اطراف تعیین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان  
 و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد  
 نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و  
 زخمی می گردیدند و نوجها مع مال و ائقال پامال شب خون  
 زدن و دست برد نمودن آن جماعت بد حال می گردید و چشم  
 زخمهایی عظیم که بتجرب تفصیل آن نمی پردازد بانواج پادشاهی  
 می رسید - آری همه سالاری که امریست خطیر و فاسد بشجاعت

و از روزی سپاه زیست بآن همه خیرداری که خان خانان می نمود جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیداز و هشتاد شب پایان می آوردند و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه بهیم گذ که از اعظم قلعه های فلک هائمه آن ضلع و هاگم نهمین بود روزی قبل ازان که بمنزل رحمت از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر نیره و ریختن تگرگهای کلان و ژلهای جان ستان که چند گهزی منصل چون بالای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر روی آدم و پشت چارپا می ریخت و هر جامی رسید مجروح و زخمی می ساخت غریب تزلزل در لشکر افتاد و بمرتبگی باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلامذ دریا غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای قلعه رسیدند بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام با مردم بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند و قریب سه انگ پیاده در آن جا فراهم آمده با هم عهد و موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج پادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی دران های قلعه بحدائق تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از اجتماع از دحام آن گروه و ملاحظه سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پاره ستوهم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیدند فرود آمده پیاده همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دمدمه دایر

بخان و دیگر امرای کار طالب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان  
 از بالای قلعه بزدن گولۀ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای نیل  
 و بای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف  
 ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پدش بردن ندادند و  
 شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر  
 صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهره شیر مردان مصاف دیده را  
 آب ساخت و در آن شب از دلیر خان تردی که بشرح و بیان  
 راست نیاید بمرصه ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و  
 پاره چهار پایی کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان  
 نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه  
 جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعد بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر  
 رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال  
 سرانجام محصور گردیدن ندادند و پسر فضل الهی را پناه خود ساخته  
 یورش نمایند و باین قصد فاتحه نیت خیر خواندند و چند نفر  
 جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف  
 قلعه تعیین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید اسلام آشام  
 که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و  
 واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان  
 خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه  
 ملک و رویه این قوم بد راه ام و از هر وجه این سرزمین اطلاع  
 واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند  
 خان خاندان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشته فریب

عالمگیر بادشاه ( ۱۶۹ ) حذ ۱۰۷۱

او خورده راهنمائی فرج با او فرمود بعد که دلیرخان و دیگر  
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام پیغام باهل  
 قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلاب و آب خندق عمیق دارد  
 لشکر اسلام را بدم تیر و بلائی دام شما می آرم و در وسط شب راهگرای  
 سمت متصور گردیدند - چون محازی دروازه که در وسط او دیوار چون  
 کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توپخانه  
 را گفت که بزدن گولگ راهچنگی و تفنگ پیهم اشقی را طرف  
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل  
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه  
 که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی  
 باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرت و ژاله اجل  
 باریدن گرفت و جمع کثیر تانگ و شهید گردیدند و دلیرخان را صبح  
 ناشده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان  
 نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربیه جان ستان آماده کارزار  
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران  
 نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل  
 از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهوری  
 میدادند حصص دلیرخان و آغر خان در بحر بیکران خورد جوشان  
 و خروشان اسپ انداخته شناکمان اختیار عذاب بحافظ حقیقی  
 سپرده توکل بذات پلک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و  
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش  
 بلا آمدند اندیشیده در میان آب و آتش که از سرگذشته بود فیل

سنه ۱۰۷۱ ( ۱۴۷ ) هانگير شاه  
 ميراندند هر چند بعضي افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان  
 گذشته که امید نجات از میان آب و آتش باشد معینا اگر از غرقاب  
 این بحر خونخوار بر آمدیم سواي سربسنگ کوفتن و جان رایگان  
 دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز  
 قابوی وقت باقی است به نگاه مراجعت نموده باز بتدبیر  
 تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش نبود عار فرار بر خود  
 هموار نموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر  
 فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران  
 جانفشان دیگر مثل آغرخان و قراول خان مع معبره چند بتبعیت آن  
 دلاور معرکه کارزار تکبیر گویان خود را بآب جانبازی زدند • بدت •  
 نه تیغ نهنگی بر افراخته • بتیغ از نهنگان سر انداخته  
 چنان خامت از می زباله پست • فداک یلان همچو از یاده صست  
 بهر که گولک اجل میرسید بآب سر فرو برده باز مربلا نمیتوانست  
 نمود جمع کثیرندرجه شهادت رسیدند دران حالت آن صلحون  
 رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بعینه باخود داشتند از رسیدن  
 گولک غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم  
 بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولک تفنگ  
 و سنگ بر جوشن دلیر خان رسیده که که بدن او نرسیده هر که گردید  
 و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دهن دریا نورد آتش نبود  
 شاکدان بنایه حصار که گولک آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان  
 بزور بازوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرات و حمه  
 شجاعت مانده شهبازی که خود را بقصد صید زدن بالای دیوار

( ۱۳۴۱ ) ( ۱۳۴۱ )  
 کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا بر آمدن نیز چنان داد تهوری  
 داد که اگر رستم دستان همه از آن داستان می شنید زبان بانصاف  
 کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرات  
 و جلالت او را مشاهده می نمود انگشت حیرت بدندان میگزید  
 بالجمله همین که آن دلوزان را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد  
 باهم آمیختند با وجود هجوم آن قوم شوم و قنات دلیران جان نثار بمچون  
 آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از بیرون قلعه  
 صدای شادبانه فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند  
 و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام و ننگ  
 بلا فاصله فرصت بدهد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از  
 هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در  
 وقت هزیمت بدارالجزوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده  
 چنان فتح نمایان و جلالت دلوزان بعد مفتوح گردیدن قلعه  
 خود را نزد دلیرخان روانه آفرین گوید در بغل گرفت و نسبت  
 بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود  
 مغانی نمایند که احدی خدمت بمل و عیال و ناسوس رعایا دراز  
 نمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن  
 ناکسان که بقید درآمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت  
 کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که  
 هر روز هزار ها در آنجا بمنزله کار می کردند روانه ساخت - گویند  
 خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست  
 تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب